

نقش پارادایم در علوم انسانی و مدیریت

علی نقی امیری*

«پارادایم» یکی از واژه‌هایی است که امروزه در علوم مختلف و از جمله علوم انسانی و اجتماعی کاربرد فراوان دارد. در این مقاله ضمن بررسی مفهوم لغوی و اصطلاحی این واژه، به بررسی نقش آن در شکل‌گیری علوم انسانی، به ویژه مدیریت و تأثیر آن در تعبیر و تفسیر هر یک پرداخته می‌شود. علاوه بر این، با بررسی ارتباط طولی آن با علومی مانند روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، اقتصاد و مدیریت و با توجه به سیر تحول مبانی آن‌ها، نشان داده می‌شود که چگونه با به بن‌بست رسیدن یک مبنا و ضرورت طرح پارادایمی جدید، راه برای موضوعیت‌مبنایی نوین که مدعی حل معضلات است، هموار می‌گردد.

مقدمه

اصولاً هر علمی، خواه ناخواه، مبتنی بر اصول موضوعه خاصی استوار است که در فرضیات، تئوری‌ها، نظریات و ساختار آن علم تأثیری مستقیم دارد؛ به گونه‌ای که در تک تک زوایای آن می‌توان رنگ و صبغه آن‌ها را به راحتی مشاهده نمود. اصل موضوعه حد

اولیه در علوم مختلف امر پذیرفته شده‌ای است که خود آن علم متکفل اثباتش نیست ولی کلیه تعاریف و مفاهیم آن علم مبتنی بر آن شکل می‌گیرد؛ مثلاً در علم هندسه اقلیدسی حد اولیه عبارت است از نقطه و خط که تعاریف هندسه همگی به تعریف این دو برمی‌گردد و اصل اولیه عبارت است از این که از یک نقطه نمی‌توان بیش از یک خط به موازات آن رسم نمود که سایر احکام و نسبت‌های حکمیه بین قضایای هندسی به آن برمی‌گردد. یا مثلاً وقتی یک اقتصاددان می‌خواهد رفتار اقتصادی انسان را تحلیل کرده و یک تئوری ارائه بدهد، قطعاً تا تفسیر و تعریفی از انسان در نظر نداشته باشد، نمی‌تواند رفتار اقتصادی انسان را توصیف کرده، بر اساس آن تئوری پردازی کند؛ چه این که تئوری رفتار اقتصادی انسان در صدد بیان چگونگی رفتارهای مختلف انسان در ابعاد گوناگون اقتصادی و سپس ارائه یک مدل رفتاری نسبت به آن‌هاست.

از مجموعه پیش‌فرض‌ها، اصول موضوعه، روش‌ها و اموری که به نحوی مبنای شکل‌گیری علوم مختلف قرار می‌گیرند، امروزه با عنوان «پارادایم»^۱ یاد می‌شود. در این نوشته تلاش بر آن است که نقش پارادایم و تأثیر آن در ایجاد، جهت‌دهی، توسعه، هدایت و نهایتاً تغییر و انقلاب در علوم مختلف مورد بررسی قرار گیرد و در علومی مانند روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق و به ویژه مدیریت به تبیین بیش‌تر آن پرداخته شود.

الف - مفهوم پارادایم

۱- معنای لغوی

پارادایم در لغت به معانی «مثل اعلی، نمونه،^۲ الگو و مدل^۳ سرمشق، صورت‌های صرفی (در زبان‌شناسی)^۴ آمده است»^۵. توجه به وجه اشتراک این واژه‌ها مشخص می‌کند که «پارادایم» در واقع معرّف یک هسته و مصدر اولیه است که به طریقی منشأ تکثر و شکل‌گیری اموری متعدد از آن می‌گردد؛ مثلاً نمونه، الگو و مدل، مفاهیمی‌اند که می‌توان آن‌ها را مبنا قرار داد و بر اساس آن‌ها موارد گوناگون و شبیه به آن‌ها را نتیجه گرفت و یا ساخت. فرضاً یک مدل در خیاطی و یا الگو در نقاشی، راه و مسیری را

مشخص می‌کند که یک خیاط و یا نقاش در دوختن لباس و یا خلق نقاشی باید طی کند و حاصل آن کیفیت‌های مختلفی است که همگی در یک چیز مشترک‌اند و آن بازگشت به الگوی خاصی است. یا مثلاً وقتی مجموعه‌ای از کلمات هم‌خانواده در نظر گرفته شود، در واقع همه آن‌ها در مصدری که از آن نشئت گرفته‌اند، مشترک می‌باشند.

۲- معنای اصطلاحی

راجع به مفهوم اصطلاحی پارادایم، نظریات و تعاریف مختلفی ارائه شده است که با مفهوم لغوی آن سنخیتی نزدیک دارند. شاید کامل‌ترین و بهترین تعریف متعلق به توماس کوهن باشد. از نظر وی پارادایم عبارت است از: «مجموعه قوانین و مقررات، ابزار و روش‌ها، مدل‌ها، پیش‌فرض‌ها، اصول موضوعه و چهارچوب‌های مفهومی در یک رشته معین که در یک دوره خاص و توسط اکثر افراد و دانشمندان آن علم پذیرفته و مبنای عمل آن‌ها قرار گرفته است».^۶

بر این اساس، پارادایم‌ها عبارت‌اند از: مجموعه‌ای از تئوری‌ها، نظریات و فرضیات ریز و کلان موافق و مخالف که در یک دوره زمانی دارای اعتبار بوده و مورد توافق علمای همان رشته می‌باشند.^۷ به عبارت دیگر، می‌توان پارادایم را نظام فکری مربوط به علمی خاص در زمانی خاص دانست که در این زمان اهل علم به آن اقتدا کرده و ملاک‌ها و معیارها مبتنی بر آن‌ها به دست می‌آید و ممکن است در زمانی تغییر کنند و برای تغییر آن‌ها معمولاً انقلاب صورت می‌گیرد.^۸

توماس کوهن از جمله افرادی است که در تبیین تاریخ تکامل علوم و ارتباط تاریخی آن‌ها، محور تحلیل خود را پارادایم قرار داده و در کتاب خود «ساختار انقلاب‌های علمی»^۹، با بیان مثال‌های متعدد در حوزه‌های مختلف علوم از فلسفه گرفته تا علوم مختلف و به خصوص علوم طبیعی و تجربی، تلاش نموده تا نشان دهد که علوم عمدتاً بر پایه مفاهیم اولیه و مفروضات بنیادین (پارادایم) شکل گرفته و تبیین می‌شوند و سرانجام با تغییر پارادایم، تغییر می‌یابند. به عبارت دیگر، اگر وضعیت موجود هر علمی در نظر گرفته شود، این علم دارای ساختاری است که اجزا، عوامل و روابط آن‌ها مبتنی بر یک سری اصول موضوعه، پیش‌فرض‌ها و قوانین و مقررات شکل گرفته به گونه‌ای که بقای

آن علم، در عمل به بقای این امور (پارادایم) وابسته است.

البته کوهن بحث پارادایم را عمدتاً در ارتباط با علوم طبیعی مطرح کرده و مثال‌های مطرح در کتابش نیز در همین رابطه می‌باشد ولی در عین حال کاربرد نظریه او در علوم اجتماعی هم بسیار وسیع است؛ یعنی درست است که عیناً در علوم اجتماعی پارادایم‌هایی مثل علوم طبیعی نیست ولی وجود معنا و مفهومی شبیه به آن و کاربرد آن در علوم اجتماعی، غیرقابل انکار است.

مثلاً در بحث مدیریت و رفتار سازمانی، می‌توان بر اساس نظر کوهن به کیفیت رشد و نمو رفتار در سازمان پی برد؛ بدین نحو که اگر تئوری تیلور به دلیل تعهد به پارادایم‌های خاصی (مثل توجه صرف به امور مادی، انگیزش‌های فیزیولوژیک و روش‌های مکانیکی و نیز نگرش جزءگرایانه به امور و به خصوص دید ماشینی به انسان) قدرت حل مشکلات و مسائل و وضعیت خاص سازمان‌های تولیدی را ندارد و دیگر سفارشات و تأکیدات تیلور (مبنی بر این که، پول و پاداش زیادتر، کار زیادتری را به دنبال دارد) کارآیی خود را از دست داده است و یا اگر آلتن مایو و همکارانش، ضمن توجه به شرایط محیط کار در نهایت متوجه می‌شوند که عوامل دیگری هم در این زمینه باید مورد توجه قرار بگیرد و به تبع این امر نظریات جدیدی (با تأکید بر این که پول لزوماً تنها عامل انگیزش نیست، و انسان‌ها نیازهایی هم دارند که ارضای آن‌ها با پول نیست) مطرح می‌گردد، این‌ها در واقع بدان معنا است که فضایی فراهم آمده که در آن پیش فرض‌ها و پارادایم‌های جدیدی را در امر مدیریت توصیه می‌کند، لذا در آن برهه از زمان، شالوده مکتب روابط انسانی ریخته می‌شود.

ب - بررسی کاربردهای مختلف پارادایم در علوم

اصولاً نقش پارادایم در هر علم به گونه‌ای است که گویی همچون خون در رگ‌های آن جاری و حیات بخش و جهت‌دهنده به آن می‌باشد. در این جا به اختصار نقش و کارایی پارادایم را در تفسیر و تبیین و شکل‌گیری، و توسعه و تغییر علوم، بررسی می‌کنیم:

۱- نقش روش شناختی پارادایم

هر علمی بر مبنای پارادایم‌های خاصی بنا می‌شود و تحت سلطه آن‌ها تداوم می‌یابد و به طور کلی هر جامعه علمی تحت سیطره مجموعه بسیار وسیعی از مفروضات مفهومی و روش شناختی قرار دارد. این مفروضات در قالب «نمونه‌های استاندارد»^{۱۰} ریخته شده‌اند و از طریق آن‌ها نظریه‌های رایج در هر رشته علمی فرا گرفته می‌شوند. این نمونه‌ها که در عین حال معیارهایی برای شناختن «علم معتبر»^{۱۱} به شمار می‌آیند، همراه مفاهیم کلیدی هر علم، مفروضات روش شناختی و متافیزیکی آن علم را منتقل می‌کنند.^{۱۲}

مثلاً پس از حدود ۱۹۶۰ و مخصوصاً بعد از ظهور نوشته‌های بسیار با نفوذ علمی دکارت، بیشتر تر دانشمندان فیزیک چنان فرض می‌کردند که جهان از ذراتی میکروسکوپی ترکیب شده است و همه نمودهای طبیعی را می‌توان از طریق شکل و بزرگی و حرکت ذره‌ها و عمل آن‌ها در یکدیگر توضیح داد، ولی پس از آن معلوم شد که همه تعهدها هم متافیزیکی است و هم روش شناختی؛ عنوان متافیزیکی (مابعد طبیعی)، به دانشمندان می‌گفت که جهان از چه نوع ذراتی ساخته شده و مشتمل بر چه نوع از ذرات نیست و «تنها ماده شکل گرفته در حال حرکت مورد بحث بود» و عنوان روش شناختی به آنان می‌گفت که آخرین قوانین و توضیحات بنیادی باید از چه گونه باشد: «قوانین می‌بایستی حرکت ذره‌ای و تأثیرات متقابل میان ذرات را معلوم دارد و توضیح می‌بایستی هر نمود طبیعی را به عمل ذره‌ای صورت گرفته در ذیل قوانین تحویل کند». از این مهم‌تر آن‌که تصور ذره‌ای جهان به دانشمندان می‌گفت که: بعضی از مسائل پژوهشی ایشان از چه گونه باید باشد^{۱۳}.

۲- پارادایم و هویت علم

ذات، ماهیت و هویت هر علم بر اساس پارادایم‌های متناسب با آن تعیین می‌شود، «خصوصیتی که علم را از غیر علم متمایز می‌سازد، وجود پارادایمی است که بتواند یک سنت عادی را حفظ و استمرار بخشد»^{۱۴}. به عبارت دیگر، پارادایم‌ها سازنده علم‌اند، چنان‌که سازنده طبیعت هم هستند و «بدون داشتن تعهدی نسبت به یک پارادایم، علم

هنجاری وجود نخواهد داشت»^{۱۵}. بر این اساس می توان گفت که ملاک مشروعیت هر علم در واقع به پارادایم های آن برمی گردد. به همین دلیل هنگامی که پارادایم ها تغییر می کند، معمولاً جابه جایی های مهمی در ملاک تعیین مشروعیت مسائل و راه های طرح شده صورت می گیرد^{۱۶}. بنابراین دست کشیدن از پارادایم بدان می ماند که از علمی که آن پارادایم حدود آن را تعیین می کند، خود را کنار کشیده باشیم^{۱۷}. به بیان دیگر «طرز کردن یک پارادایم بدون آن که جانشینی برای آن تعیین شده باشد، طرد کردن خود علم است و اثر آن نه بر روی پارادایم بلکه بر روی خود کسی که چنین کرده است، انعکاس پیدا می کند و همکارانش به وی همچون درودگری نگاه می کنند که افزارهای خود را مورد سرزنش قرار داده است»^{۱۸}.

۳- پارادایم و انقلاب علمی

تئوری و تز کوهن این است که علم بر خلاف دیدگاه «اثبات گراها»^{۱۹} جنبه «انبوهشی»^{۲۰}، ندارد؛ یعنی این طور نیست که در هر علمی لزوماً نظری به نظریات دیگر اضافه شود، بلکه تاریخ علوم غیر از این را نشان می دهد. بسیاری از تئوری ها و علوم، حاصل یک انقلاب اند بدون این که مبتنی بر گذشته باشند، بلکه بر عکس کاملاً مخالف با تئوری ها و نظریات قبلی اند؛ مثلاً نظریه بطلمیوس در مورد زمین و نجوم که قبل از کپلر و کوپرنیک معتقد بود زمین ثابت و محور است، با به کارگیری امکانات و تلسکوپ ها، توسط کپلر و کوپرنیک و نشان دادن چرخش زمین به دور خورشید باطل گشت و در واقع به انقلابی در این زمینه منجر شد. بنابراین از نظر کوهن «انقلاب های علمی اشاره به دوره های رشد غیرانبوهی علم است که در آن ها یک پارادایم قدیمی به صورت کامل یا جزئی با یک پارادایم دیگر ناسازگار با آن جانشین می شود»^{۲۱}.

البته باید توجه داشت که «مقدم بر انقلاب های علمی این احساس فزاینده به وجود می آید که پارادایم موجود دیگر نمی تواند در اکتشاف کامل جنبه ای از طبیعت (که خود آن پارادایم پیش از آن راه دستیابی به آن را باز کرده بود) کارساز بوده باشد، هم در رشد سیاسی و هم در رشد علمی، احساس بد کار کردن (که می تواند به بحران بینجامد) شرط لازم برای بروز انقلاب است»^{۲۲}.

بنابراین وقتی پارادایم‌ها توان جوابگویی به تغییرات و تحولات جدید را نداشته باشند، این عدم قدرت انطباق با شرایط، به ایجاد نوعی بحران در آن علم منجر شده و به مرور بعضی از اندیشمندان و صاحب‌نظران متوجه می‌شوند که راهی برای خروج از بن‌بست نیست، مگر با تجدید نظر در پارادایم‌ها و اصول موضوعه زیربنای علم، و این زمانی است که علم موجود (به تعبیر کوهن «علم عادی»^{۲۳}، «علم هنجاری»^{۲۴} یا «علم متعارف»^{۲۵})، در اثر انقلاب به علم جدیدی با پارادایم‌های نوینی تبدیل شود. رمز این امر در این نهفته است که «در پیشرفت و تکامل هر علم، نخستین پارادایم دریافت شده، معمولاً چنان احساس می‌شود که کاملاً جوابگوی اغلب مشاهدات و آزمایش‌هایی است که به آسانی در دسترس شاغلین به آن علم قرار می‌گیرد ولی پیشرفت بیشتر، معمولاً مستلزم ساختن افزارهای پیچیده‌تر و به وجود آمدن یک واژگان خصوصی و دست یافتن به مهارت‌ها و تلطیف مفاهیم و تصورها به صورتی است که هر چه بیش‌تر از شباهت آن‌ها به گونه‌های اصلی و متعارفی آن‌ها دور می‌شود»^{۲۶}.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که «پارادایم‌ها همچون محورهایی هستند که انقلاب‌های علمی بر دور آن‌ها دوران می‌کند»^{۲۷} به گونه‌ای که «همه اکتشافات یا برخاسته از تغییر پارادایم یا شرکت‌کننده در این تغییرند»^{۲۸} و لذا «یک نظریه علمی پس از آن‌که وضع پارادایم را استقرار بخشید، تنها در آن هنگام نامعتبر خوانده می‌شود که یک پارادایم دیگر، که بتواند جایگزین آن شود، وجود داشته باشد.»^{۲۹}

۴- تغییر پارادایم

همان‌گونه که گذشت تغییر پارادایم، منجر به تغییر علم می‌شود و نتیجه انتقال از یک پارادایم جدید، انقلاب علمی تلقی می‌گردد. بنابراین «انقلاب علمی»^{۳۰} و «تغییر پارادایم»^{۳۱} دو روی یک سکه‌اند. «غالباً یک پارادایم تازه، دست کم به صورت جنینی، پیش از آن‌که یک بحران، فراوان رشد کرده یا آشکارا شناخته شده باشد، ظهور می‌کند»^{۳۲} بنابراین «تصمیم گرفتن برای کنار گذاشتن یک نظریه همیشه همزمان با تصمیم گرفتن برای قبول نظریه دیگری است و داوری برای گرفتن چنین تصمیمی مستلزم مقایسه کردن هر دو پارادایم با طبیعت و نیز با یکدیگر است»^{۳۳}. بر این اساس

مفهوم تغییر جهت علم به وسیله تغییر پارادایم، «همچون فرآیندی است که مستلزم سر و کار داشتن با همان دسته از داده‌های سابق است ولی آن‌ها را با قرار دادن در چهارچوبی تازه چنان کرده‌اند که ارتباطشان با یکدیگر به صورتی دیگر درآمده است»^{۳۴}.

نکته قابل توجه در این جا این است که تغییر پارادایم و به تبع آن تغییر در علم، یک فرآیند است؛ بدین معنی که «هنگامی که بر تعداد ناهنجاری‌ها افزوده می‌شود نوعی بحران پدید می‌آید و جامعه علمی ناگزیر می‌شود مفروضاتش را مورد بازبینی قرار دهد و در جست‌وجوی جانشین‌های دیگر برآید. پس از مدتی ممکن است پارادایم تازه‌ای مطرح شود و پیش‌فرض‌های مسلط را به چالش بخواند»^{۳۵} و در اثر یک انقلاب علم جدیدی را نتیجه بدهد و این سیر برای علم جدید هم تداوم می‌یابد. این فرآیند را می‌توان به وسیله طرح بی‌پایان زیر ارائه نمود:^{۳۶}

۵- نقش هدایتی پارادایم

نه تنها پارادایم در تبیین اجزاء، روابط و ساختار یک علم دخیل است، حتی در کیفیت توسعه و گسترش آن هم نقشی تام دارد؛ چرا که «یک پارادایم به طور ضمنی انواع پرسش‌های مجاز، انواع تبیین‌های ضروری و انواع راه‌حل‌های پذیرفتنی را برای جامعه علمی تعریف می‌کند»^{۳۷}؛ یعنی «اولاً مانند یک الگو باید‌ها و نبایدها را تعیین می‌کند و ثانیاً، راه‌های کسب موفقیت و پیشرفت را با توجه به محدودیت‌ها نشان می‌دهد»^{۳۸} علاوه بر این، پارادایم‌ها روش‌های پژوهشی مناسب برای مطالعه موجودیت را به دست می‌دهد به گونه‌ای که می‌توان گفت همچون قالب‌های از پیش ساخته، مسیر علم و شکل‌گیری آن را معین می‌کنند.

بدین ترتیب «پارادایم‌ها نحوه مواجهه با مسائل را نشان می‌دهند و دانشمندان را وادار می‌کنند که جهان را به شکل خاصی ببینند»^{۳۹}. به بیان دیگر «نحوه‌ای که دانشمندان چهره خاصی از جهان را می‌بینند، توسط پارادایمی که در آن کار می‌کنند، تعیین می‌شود»^{۴۰} و بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که «یک علم تکامل یافته به وسیله پارادایمی منفرد، نظارت و هدایت می‌شود و معیارهای کار و پژوهش مجاز را در دل علمی که ناظر و هادی آن است تعیین می‌کند. پارادایم، فعالیت دانشمندان عادی که سرگرم گشودن و

حل معماها هستند را هماهنگ و هدایت می‌کند»^{۴۱}.

۶- پارادایم و مقاومت در برابر تغییر

اصولاً کسانی که پارادایم خاصی را پذیرفته‌اند، همه امور را بر اساس آن تفسیر می‌نمایند و به مرور زمان، نوعی علقه و تعهد نسبت به آن‌ها پیدا می‌کنند و همین تعهد باعث می‌شود که آینده را استمرار گذشته پنداشته و با هرگونه ایده جدید و به ظاهر ناسازگار با پارادایم‌های مأنوس، مخالفت ورزند. به همین دلیل «در پژوهش‌های متعارف مفروضات بنیادین مورد تردید قرار نمی‌گیرند و ناهنجاری‌ها یا نادیده گرفته می‌شوند یا به کمک تبصره‌هایی تعدیل و سازگار می‌شوند»^{۴۲}. چنین افرادی حتی در مقابل انقلاب‌ها تا آخرین لحظه مقاومت می‌ورزند چرا که تعهدات پیشین آن‌ها در سرتاسر اندیشه‌شان نفوذ کرده است. لذا یک پارادایم جدید صرفاً هنگامی سلطه و غلبه می‌یابد که نسل قدیمی یا پیرو آن شوند یا به تدریج جای خود را به نسلی جدید بسپارند»^{۴۳}.

البته باید توجه داشت که حتی در مواردی که پارادایم جدید پذیرفته شود هم، تنها زمانی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد که نوع نگاه به آینده، هماهنگ با آن باشد و نه همراستا با پارادایم قدیمی؛ زیرا در واقع «با تغییر پارادایم‌ها و ظهور پارادایم جدید همه به وضعیت صفر باز می‌گردند»^{۴۴}؛ یعنی «اگر قوانین یا پارادایم‌ها تغییر کنند، گذشته موفق هیچ چیزی را برای نیل به موفقیت بعدی تضمین نمی‌کند. در حقیقت می‌توان گفت که در مواردی گذشته موفقیت‌آمیز، مانع آینده‌نگری می‌شود و لذاست که باید در برابر ایده‌های جدید نوعی پذیرش و وسعت نظر در پیش گرفت»^{۴۵}.

۷- پارادایم و نوآوری

از آن‌جا که پارادایم‌ها در علوم همانند فیلترهایی اند که در هنگام پژوهش و مطالعه امور، داده‌ها را تصفیه می‌کنند، باعث می‌شوند افراد فقط آن دسته از داده‌ها را دریافت کنند و مطلوب پندارند که موافق پارادایم‌های آن‌ها باشد.^{۴۶} به بیان دیگر، «یکی از چیزهایی که یک جامعه علمی از پارادایم به دست می‌آورد، ملاکی برای برگزیدن مسائلی است که تنها به دلیل قبول آن پارادایم قابل قبول و جواب‌اند و تا حد زیادی این‌ها

تنها مسائلی است که جامعه علمی می تواند به عنوان علم تلقی کرده یا اعضای خود را به پرداختن به حل آنها وادارد»^{۴۷}. این امر بدان معنا است که «طرحی که هدف آن بیان پارادایم باشد چشمداشتی به نوآوری های دور از انتظار ندارد»^{۴۸} و به همین دلیل است که «برخی از دانشمندان اساساً اطلاعاتی را که موافق پارادایم هایشان نباشد درک نمی کنند و یا در مواردی تلاش می نمایند اطلاعات را طوری دستکاری کنند تا با پارادایم هایشان سازگار باشد؛ یعنی تنها آن دسته از داده هایی را که موافق با پارادایم های خود باشند پذیرفته و بقیه را رد می کنند و در نتیجه ممکن است موضوعی از نظر فردی کاملاً واضح باشد و آن را بپذیرد و همان موضوع از نظر فردی با پارادایم های دیگر غیرقابل درک باشد»^{۴۹}.

این ویژگی و خصلت پارادایم، در مواردی «مانع پیش بینی موفقیت آمیز خواهد شد؛ چرا که اصولاً افراد، آینده را با عینک پارادایم های قدیمی خود می بینند»^{۵۰} بنابراین به رغم این که «استفاده درست و به موقع از پارادایم ها مشکلات فراوانی را حل کرده است، اما دلیلی بر استفاده همیشگی از پارادایم های قدیمی وجود ندارد؛ چرا که عدم توجه به ماورای پارادایم ها ممکن است موجب انفعال گردد»^{۵۱}.

۸- ارکان پارادایم

در یک جمع بندی می توان پارادایم ها را دارای ویژگی های زیر دانست:^{۵۲}

- پارادایم ها اموری فراگیرند؛ یعنی در تمام زمینه های زندگی یافت می شوند و دارای اشکال گوناگون حرفه ای، شخصی، معنوی یا اجتماعی اند.
- پارادایم ها اموری متغیرند؛ یعنی به رغم میل افراد، آنچه را که مهم است نشان می دهند و در حل مسائل مهم به ما کمک نموده و قوانینی را که در حل مسائل مؤثرند آشکار می سازند و در شرف تغییر قرار می دهند.
- پارادایم های جدید را افراد جدید می آورند؛ یعنی ایده های جدید معمولاً توسط کسانی که خارج از سیستم وارد آن می شوند و البته به پارادایم های قبلی آگاه نمی باشند به وجود می آیند.
- پیشتازان، قدرت تغییر پارادایم های خود را دارند، و اصولاً پارادایم جدید متکی بر

شجاعت عظیم، اعتماد به نفس و آینده‌نگری آنهاست.
 - همیشه آینده تداوم گذشته نیست، اما گذشتگان با تغییر پارادایم‌ها، از گذشته ضعیف، آینده موفقی را رقم زده‌اند.

ج - بررسی تأثیر پارادایم‌ها در تبیین علوم

۱- بررسی تأثیر پارادایم‌ها در تبیین روان‌شناسی

نگاهی گذرا به سیر تحول مبانی روان‌شناسی و پارادایم‌های مطرح در فرآیند شکل‌گیری نظریات و تئوری‌های مختلف در روان‌شناسی را می‌توان در سه مبنای عمده ملاحظه نمود: اصالت درون، اصالت برون و اصالت ربط.
 در ادامه بحث به بررسی نقش هر یک از این پارادایم‌ها در تبیین روان‌شناسی و سیر تحول نظریات آن می‌پردازیم.

۱-۱- بررسی تأثیر پارادایم اصالت درون در تبیین روان‌شناسی

بر اساس اصالت درون، آن‌گاه که محقق روان‌شناس می‌خواهد پیرامون روان انسان که موضوع علم روان‌شناسی است به مطالعه و تحقیق بپردازد و علمی را پی‌ریزی نماید، به نفسانیات خود توجه کرده و بر اساس تأمل در خویشتن و بر پایه تفکر یا دقت در حیات نفسانی، به درون‌بینی پرداخته و حالات وجدانی فرد را درمی‌یابد^{۵۳}؛ یعنی کسی که قائل به اصالت درون بوده و بر اساس تعهد به پارادایم‌های متناسب با آن بخواهد هماهنگ با این مبانی منطقی قدم بردارد، در علت‌یابی تعیین رفتار و عمل انسان چاره‌ای ندارد جز این‌که آن را در فرد جست‌وجو کند. به بیان دیگر، اگر این فرد چنین یا آن فرد چنان است، این نیست مگر به واسطه خود او؛ اگر زید خشن، جسور و پرخاشگر است و بکر سلیم و بردبار، این بدان خاطر است که زید زید است و بکر بکر و هر یک خصوصیات خاص خودش را دارد. لذا در این دستگاه، همان‌طور که خصلت میعان ذاتی آب است، خشن بودن هم ذاتی زید و بردباری ذاتی بکر می‌باشد. به همین دلیل برای شناخت و درک رفتار شخص باید به دنیای درون او رخنه کرد؛ چرا که عوامل سازنده و شکل‌دهنده رفتار

انسان در درون وی جای دارند.

مفهوم فوق در قالب‌ها و عناوین نظریات مختلفی در روان‌شناسی ممکن است ارائه شود: «گاه تکیه بر شعور، احساس تخیل، عواطف و تفکر افراد به عنوان عوامل درونی بوده و این امر منشأ اساسی رفتار آدمی تلقی می‌شود»^{۵۴}؛ «گاه همه مطالعات پیرامون سلسله اعصاب شکل می‌گیرد و آن‌ها به عنوان زیربنای رفتار معرفی می‌گردند»^{۵۵} زمانی تکیه بر توارث به منزله سازنده فرد است^{۵۶}؛ در مواردی «طبیعت انسان به وجود غرایز برگردانده محرک اصلی رفتار آدمی نوعی آمادگی فطری قلمداد می‌شود به نحوی که انگیزه حرکت انسان تنها نیازهای درونی اوست»^{۵۷}؛ و گاهی هم «یکی از غرایز انسان زیر ذره‌بین بزرگ و اصل می‌گردد و بر همان اساس به تحلیل رفتار انسان پرداخته می‌شود؛ مثلاً غریزه لذت‌طلبی و یا غریزه جنسی زیربنای همه حرکات انسانی را تشکیل می‌دهد»^{۵۸}.

نظرات فوق که در ارتباط با کیفیت تعیین رفتار آدمی و علت آن در روان‌شناسی مطرح است، اگرچه در چهره‌ها و قالب‌های گوناگون ارائه می‌گردد، اما به‌رغم این تغایر، همگی به این امر منتهی می‌شوند که انسان دارای طبیعت اولیه، وجدانی، فطری، ارثی و... است و در یک مقایسه می‌توان نتیجه گرفت که همه آن‌ها در نهایت یک وجه مشترک دارند و به یک پارادایم بازگشت می‌کنند و آن هم این است که تعیین رفتار انسان به عوامل درونی و ذاتی او برمی‌گردد و این چیزی جز تبلور اصالت درون در قالب‌های مختلف نیست.

۲-۱- بررسی تأثیر پارادایم اصالت بیرون در تبیین روان‌شناسی

بر اساس اصالت بیرون و یا اصالت شرایط، در روان‌شناسی بحث از احساس، ادراک، عواطف و وجدان شعور باطنی برای تبیین علل رفتار انسان، امر عبثی است؛ چرا که توجه به اعمال درونی و عدم ملاحظه محیط و شرایط، در واقع یک جزءنگری بیش نیست؛ و حال آن‌که رفتار را در امور عینی و قابل مشاهده باید جست‌وجو نمود. این درست است که شعور یا درک و شناخت باعث رفتاری چنین یا چنان است، اما توقف در همین جا و شعور را منشأ رفتار گرفتن، برخوردی ناقص است؛ زیرا خود شعور هم به عنوان یک امر، علت دارد و چیزی نیست جز انعکاس محیط و شرایطی که آن را احاطه

کرده است. لذا آن چه اصل است، اثرات محیط می باشد و رفتار و اعمال، سازگار با آن و انعکاس همان آثار توسط اعضا و جوارح است. به عبارت دیگر، وجدان، شعور، تفکر و هر عامل درونی، خود یک عکس العمل در مقابل محرک های خارجی است و محیط و دنیای خارج منشأ و علت نهایی اعمال و رفتار انسان می باشد و طبعاً در این صورت عوامل درونی و موروثی نقشی ذاتی در رفتار نخواهند داشت.

۱-۳- بررسی تأثیر پارادایم اصالت ربط در تبیین روان شناسی

وقتی از شناخت و تعین یک مفهوم و یک علم بر اساس اصالت ربط بحث می شود، توجه به دو وجه ضروری است: یکی وجه خارجی آن (یعنی توجه به این که غیر از این کیفیت امور دیگری هم هست که تعین و چگونگی آن منوط به آن هاست) و دیگری توجه به جنبه درونی آن (یعنی توجه به این که خود آن یک مرکب دارای اجزا و روابط درونی است). در چنین صورتی یک چیز زمانی می تواند شناخته شود که ضمن پرهیز از جزءنگری و با اتخاذ روش مجموعه نگری، روابط آن اعم از ارتباطات درونی و یا بیرونی از همه جنبه ها تبیین گردد؛ چرا که شناخت حقیقی وقتی ممکن است که بتوان یک چیز را در ارتباط با کل روند و تاریخ بررسی کرد و رابطه اش را با گذشته، حال و آینده به دست آورد و لازمه چنین نگرشی تنها در موضعی حاکم بر همه روابط ممکن می باشد.

بر این اساس می توان نتیجه گرفت که بر اساس اصالت ربط، این که انسان در مجموعه از چه جایگاه و تبیینی برخوردار باشد، نقشی تام در تعریف و تبیین علوم انسانی و اجتماعی خواهد داشت؛ چرا که اصولاً بر مبنای تجزیه و تحلیل انسان و روابط و زوایای دور یا نزدیک آن است که سرانجام علمی خاص تحت عنوان جامعه شناسی، انسان شناسی، روان شناسی، اقتصاد، حقوق، مدیریت و... به وجود می آید و مسلم این که انسان در میان سایر مفاهیم از جایگاه «الف» برخوردار باشد یا «ب» یا «ج»، هر کدام در کیفیت و محتوای علوم منتسب به او نقش اساسی دارد: اگر انسان همچون دیگر کیفیات و بدون هیچ تمایزی و در کنار آنها موجود می باشد که در هر رابطه خاص عکس العمل خاصی و در نتیجه رفتار ویژه ای از او بروز کند، مسلم غیر از حالتی است که انسان همچون دیگر امور نبوده و از وجه تمایز خاصی با آنها برخوردار باشد؛ اگر رفتار انسان

به گونه‌ای باشد که با فراهم آوردن عواملی چند بتوان پیش‌بینی جامع در مورد کیفیت عمل آینده او نمود، غیر از حالتی است که راه‌ها و طرق گوناگونی در برابر او قرار داشته و مخیر در انتخاب این یا آن باشد؛ اگر تنها و تنها یک مسیر و یک راه در برابر انسان قرار داشته و او ناگزیر از ره سپردن در آن باشد، غیر از حالتی است که انسان غایت و هدف خاصی را در پیش داشته باشد.^{۵۹}

به تبع در هر کدام از حالات فوق، وقتی صحبت از این علم یا آن علم به میان می‌آید و آن‌گاه که رفتار فرد از ابعاد مختلف تحقیق می‌شود، تفاوت زیادی را در توجیه و تفسیر آن می‌توان مشاهده کرد.

بنابراین در روان‌شناسی و در تحلیل رفتار و عملکرد انسان، اگر در اصالت درون این امر به عوامل ذاتی و در اصالت شرایط به عوامل بیرونی توجه شود، مبتنی بر پارادایم‌های اصالت ربط، هیچ‌کدام از این دو بعد نادیده گرفته نمی‌شود، بلکه بر اساس مختار بودن انسان، رفتار از یک طرف به اختیار فرد و از طرف دیگر به شرایطی که زمینه جریان اختیارند، منسوب می‌گردد.^{۶۰}

۲- بررسی تأثیر پارادایم‌ها در تبیین جامعه‌شناسی

با نگاهی گذرا به سیر تحول مبانی جامعه‌شناسی، پارادایم‌های مطرح در فرآیند شکل‌گیری نظریات و تئوری‌های مختلف در جامعه‌شناسی را می‌توان در سه مبنای عمده اصالت فرد، اصالت جمع و اصالت ترکیب ملاحظه نمود. در این جا به بررسی نقش هر یک از این پارادایم‌ها در تبیین جامعه‌شناسی و سیر تحول نظریات آن، می‌پردازیم.

۲-۱- بررسی تأثیر پارادایم اصالت فرد در تبیین جامعه‌شناسی

تبلور اصالت درون و پارادایم‌های آن در جامعه‌شناسی، در قالب اصالت فرد و هماهنگ با روان‌شناسی ارائه می‌گردد و در آن، همه هم و غم یک جامعه‌شناس این است که اثبات کند که آنچه حقیقتاً اصل است و به عنوان یک شیء مستقل موضوعیت دارد، «فرد» است و نه جامعه؛ چرا که بر اساس پارادایم‌های اصالت فرد، هر مرکبی از

جمله جامعه امری اعتباری است و لذا در جامعه هم اصالت با فرد است و جامعه چیزی نیست جز مفهومی غیر حقیقی و غیر اصیل که به اعتبار فرد موضوعیت یافته است.^{۶۱} بر همین اساس جامعه‌شناسی مبتنی بر اصالت فرد، منشأ جامعه و تحولات آن را، حرکت و اراده افراد دانسته و این مطلب را در قالب‌ها و نظریات مختلفی ارائه نموده است: گاه وجود جامعه این‌گونه توجیه می‌شود که «علی‌رغم این‌که بشر طبیعتاً آزاد آفریده شده و هیچ قید و بندی با فطرت او سازگار نیست، اما به بهای در کنار دیگران زیستن و محدودیت‌های ناشی از این امر، به ناچار آزادی طبیعی خود را با آزادی اجتماعی و مدنی معاوضه کرده و بدین ترتیب جامعه انسانی بر مبنای «قرارداد اجتماعی» و یک «اعتبار» به وجود آمده است.»^{۶۲}

گاهی هم چنین توجیه می‌شود که «جامعه یک امر تحمیلی بین افراد است و محلی است برای این‌که هر کس بتواند با استفاده از آن حداکثر منافع خود را تضمین کند؛ چرا که هر کس بر اساس انگیزه‌های درونی تنها به فکر خود است ولی از آن‌جا که امکانات رافع نیاز محدود است، افراد مجبورند که به نحوی با هم کنار بیایند و با هم زندگی کنند.»^{۶۳}

۲-۲- بررسی تأثیر پارادایم اصالت جمع در تبیین جامعه‌شناسی

بر عکس اصالت فرد، کسی که قائل به اصالت جمع باشد، جامعه را وجودی مستقل می‌داند و معتقد است که آن‌چه از شعور یا وجدان جمعی تراوش می‌کند با اعتقادات و داوری‌های فردی یکسان نیست و نمی‌توان آن را صرفاً انباشته‌ای از وجدان افراد دانست، بلکه وجدان فردی از شعور جمعی الهام گرفته و دنباله‌رو آن می‌شود. افراد به خودی خود چیزی نیستند و هویتی ندارند، مگر آن‌چه که در جمع به دست آورده‌اند و در حقیقت نه تنها شخص همه چیز خود را از اجتماع دارد که اصولاً ساخته شده محیط خویش است.^{۶۴}

پارادایم اصالت جمع، مبین آن است که هر فردی آگاهانه یا ناآگاهانه تحت تأثیر و مدیون جامعه است و هیچ‌کس را نمی‌توان از لحاظ فکر و تمایلات و ذوق و طرز رفتار، از تأثیرات همه جانبه اجتماع به دور داشت. امور اجتماعی جنبه اجباری و قهری دارند و

خود را بر شخص تحمیل کرده، او را به فکری یا قضاوتی یا رفتار و عملی مجبور می‌سازند.^{۶۵}

۲-۳- بررسی تأثیر پارادایم اصالت ترکیب در تبیین جامعه‌شناسی

پارادایم اصالت ترکیب در ارتباط با جامعه‌شناسی مسیری را ترسیم می‌کند که نه می‌توان گفت اصل با جامعه است و نه با فرد، بلکه با توجه به این واقعیت که هم افراد موضوعیت دارند و هم جامعه به عنوان یک کل دارای اثری غیر از اجزا است، تلاش می‌نماید ارتباط منطقی آن‌ها را تبیین کند.

۳- بررسی تأثیر پارادایم‌ها در تبیین روابط حقوقی

نگاهی گذرا به سیر تحول مبانی حقوقی و پارادایم‌های مطرح در فرآیند شکل‌گیری نظریات مختلف در حقوق را می‌توان در سه مبنای عمده «حقوق فردی» «حقوق جمعی» و «حقوق ترکیبی» ملاحظه نمود:

۳-۱- بررسی تأثیر پارادایم حقوق فردی در تعیین روابط حقوقی

در رابطه با حقوق و فعالیت‌های مربوط به آن، کسی که قائل به حاکمیت اراده فردی در روابط حقوقی است، به هر نحو ممکن، تلاش می‌نماید که فعالیت‌ها و برنامه‌های خود را بر اساس افراد و خواسته‌های آن‌ها تنظیم کند و در این مسیر به دنبال قوانینی است که در نهایت از عهده این امر برآیند. از جمله این قوانین که سرلوحه تنظیم امور اقتصادی است، قانون «نفع شخصی» است و مترتب بر این است که هر انسانی طبعاً در جست‌وجوی صلاح و ثروت شخصی خویش است و از آن‌جا که در روابط حقوقی، خیر و صلاح و غنای فرد باید هدف هر نوع فعالیت باشد، هر کسی باید به دنبال نفع خویش باشد و بتواند آزاد از هر قید و بندی این امر را تعقیب کند، لذاست که رقابت، آزادی‌طلبی و دموکراسی (چه در رابطه با امور سیاسی، اقتصادی و یا غیر آن) هم قوانین دیگری هستند که در این رابطه باید محترم شمرده شوند.^{۶۶}

۳-۲- بررسی تأثیر پارادایم حقوق جمعی در تبیین روابط حقوقی

هماهنگ با پارادایم حقوق جمعی، حقوق مجموع قواعدی است که به یاری آن‌ها جامعه در برابر بی‌نظمی‌هایی که مانع بقا یا پیشرفت اوست، از خود حمایت می‌کند و این قواعد حقوقی، مبین روابط اساسی اجتماع و نمایشگر نیرومندترین حالات شعور جمعی می‌باشد. بر این اساس این پارادایم، حقوق وابسته به نیروی فطرت آدمی نیست بلکه ساخته شده اجتماع است و همین اجتماعی بودن حقوق، سبب می‌شود که در اجرای قواعد آن از توجه به خصوصیات فردی پرهیز شده و هر جا که سخن درباره ارزیابی فرد یا رفتاری باشد، بر اساس ضابطه جمع صورت بگیرد. هدف قواعد حقوق، تأمین سعادت اجتماع و ایجاد نظم در زندگی مشترک افراد است و به خاطر حفظ نظم و عدالت در روابط اجتماعی است که وجود این‌گونه قواعد ضرورت پیدا می‌کند.

بر اساس «پارادایم حقوق جمعی» دولت مظهر نظم و نگهدارنده جامعه است و فرد در پیشرفت و تکامل مادی و معنوی خود مدیون دولت است و در سایه نظم و اراده آن است که مفهوم حق و تکلیف به وجود می‌آید. به همین دلیل دولت را باید مقدس شمرد و اطاعتش را بی‌چون و چرا بر خود واجب دانست. بر این مبنا هر فرد موظف است که رفتارش را با قانون کلی تکلیف منطبق سازد و سازمان‌های اجتماعی و نهایتاً فرد، حتی در اعماق وجدان، باید خود را مطیع قانون اجتماعی که به عنوان عضو در آن زندگی می‌کنند، بدانند.^{۶۷}

۳-۳- بررسی تأثیر پارادایم «حقوق ترکیبی» در تبیین روابط حقوقی

آن‌گاه که اراده فرد و جمع قابل تفکیک از هم نباشند، پارادایم جدیدی به گونه‌ای خاص در روابط حقوقی جلوه می‌کند و حق و ناحق دانستن یک امر بستگی به کل مسیر و روابط دارد؛ یعنی بسته به این‌که ملاک و معیار حق چه باشد و در چه رابطه‌ای تعریف شود، این امر در تدوین قوانین و مسائل حقوقی دخیل است. محور و جهت این قوانین هم نه به گونه‌ای است که در آن‌ها جامعه اصل باشد و به تبع آن دولت همه‌کاره گردد و نه طوری است که فرد آن‌قدر آزاد گذاشته شود که هر کاری می‌خواهد انجام بدهد؛ نه آن‌گونه است که تمام ابعاد سیاسی و قوای مملکت ناشی از افراد بوده و دولت هیچ‌کاره باشد و نه قدرت بی‌انتها دادن به دولت و ناچیز شمردن حقوق فردی، امر درستی است؛

بلکه تنها آن روابط حقوقی مقبول است که بتواند سازگار با افراد و جامعه و هماهنگی آن دو با هم و به عنوان یک کل باشد.^{۶۸}

۴- بررسی تأثیر پارادایم‌ها در تبیین مدیریت

آیا در مدیریت پارادایم وجود دارد یا خیر؟

بعضی از نظریه‌پردازان با تکیه بر این که پارادایم‌ها تنها با انقلاب از بین می‌روند، معتقدند که چنین انقلابی در تاریخ مدیریت صورت نگرفته و در نتیجه در مدیریت همانند علوم تجربی نمی‌توان قائل به پارادایم‌های متعدد شد؛ به عنوان مثال، در علوم تجربی، صرفاً در زمانی یک نحوه تفکر و تئوری مسلط این بود که «زمین مسطح است»، این امر به عنوان یک پارادایم زیربنای شکل‌گیری بسیاری از نظریات (مثل هندسه، نیوتنی و...) گردید؛ ولی با ایجاد تحول در علوم، این ایده عوض شد و دیگر کسی بدان معتقد نیست. اما آیا در مدیریت هم چنین است؟ مثلاً آیا کسی توانسته تئوری تیلور را از بین برد به گونه‌ای که در مدیریت کس دیگری به آن معتقد نباشد تا گفته شود پارادایم قبلی از بین رفته و پارادایم جدید جای‌گزین آن شده است؟ بر این اساس به دلیل این که هیچ‌کدام از تئوری‌های مدیریت نقض نشده، بلکه تکامل یافته‌اند، در واقع همگی یک پارادایم دارند که از آغاز تاکنون زیربنای مدیریت بوده و کماکان ادامه دارد.^{۶۹}

در برابر این ایده، نظریه‌پردازان دیگر با تکیه بر بعضی از ویژگی‌های دیگر مفهوم پارادایم، و بر اساس مبانی مشترک حاکم بر دسته‌بندی تئوری‌ها و مکاتب مدیریت، آنچه را مبنای تفکیک این مکاتب شده به عنوان پارادایم مطرح کرده‌اند و در نتیجه در یک فرآیند تاریخی برای مدیریت پارادایم‌هایی متناسب با تحول تاریخی در مکاتب مدیریت قائل شده‌اند که عمده‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

- پارادایم‌های متناسب با مکتب کلاسیک

- پارادایم‌های متناسب با مکتب نئو کلاسیک

- پارادایم‌های متناسب با مکتب اقتضایی

در این مبحث، مبتنی بر نظریه اخیر، به بررسی بعضی از مفاهیم پارادایمی و تأثیر

آن‌ها در تبیین مکاتب مدیریت، می‌پردازیم.

نگاهی گذرا به تاریخچه شکل‌گیری مکاتب مدیریت، می‌تواند گویای نقش مهم پارادایم در تغییر و تحولات اساسی در این رشته از علوم انسانی باشد. مکاتب مدیریت را از بدو شکل‌گیری علم مدیریت تاکنون می‌توان به سه مکتب مهم کلاسیک، نئوکلاسیک و اقتضایی تقسیم نمود. هر کدام از این مکاتب در شرایط خاص و مبتنی بر پارادایمی متناسب با خود موضوعیت یافته است اما در زمان مقتضی و به دلیل ضرورت‌هایی خاص، منجر به مسائلی غیر قابل حلی شده‌اند که تنها راه رفع آن‌ها، تغییر در پارادایم‌ها بوده است. این امر را در هر یک از مکاتب فوق، می‌توان چنین بیان کرد:

۱-۴- بررسی تأثیر پارادایم‌ها در تبیین مکاتب کلاسیک

مطالعات منظم مدیریت در ابتدا در قالب فلسفه فکری مکتب کلاسیک صورت عملی به خود گرفت. در این مکتب سه نظریه مدیریت علمی^{۷۰}، نظریه اداری^{۷۱} و نظریه بروکراسی^{۷۲} ظهور پیدا کرد که توانستند جوابگوی مسائل بی‌پاسخ ادارات و سازمان‌ها در آن زمان باشند و مجموعاً به عنوان یک پارادایم، زیربنای نظریات کلاسیک قرار گرفته و مدت‌ها بر عرصه مدیریت حاکم باشند.

این نظریه‌ها که همه در یک محدوده زمانی (۱۹۰۰ - ۱۹۵۰) پدید آمدند، شالوده مطالعات علمی مدیریت را بنیان نهادند. بر اساس دیدگاه کلاسیک، سازمان «عبارت است از ساختاری از روابط قدرت، اهداف، نقش‌ها، فعالیت‌ها، ارتباطات و عوامل دیگر بین افرادی که با یکدیگر به صورت گروهی کار می‌کنند». سازمان رسمی، اصول ثابت و عام، انسان اقتصادی و کارآیی مفروضات، زیربنای تئوری‌های مکتب کلاسیک می‌باشند و اصول عام مدیریتی در این دیدگاه عبارت‌اند از: هماهنگی، سلسه مراتب صف و ستاد، حیطة نظارت و اختیار و مسئولیت.

به‌رغم کاربرد وسیع تئوری‌های مکتب کلاسیک در آن شرایط خاص اروپا و امریکا (در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم) و توجیه مشروعیت و مقبولیت عملکردها در شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و حتی تداوم کاربرد آن‌ها تاکنون در بعضی از موارد، اما به دلیل آن‌که هر کدام از سه تئوری مهم کلاسیک از پاسخ‌گویی به یک سری پرسش‌ها و مسائل و مشکلات که با گذر زمان مطرح گردید عاجز ماندند، در عمل با در

پیش گرفتن دیدگاهی جزئی نگر، از عوامل مهم حیطة خود غافل شدند. این نواقص و عدم پاسخ‌گویی‌ها، ضرورت وجود زوایایی جدید را در راستای حل مشکلات مطرح ساخت.

مهم‌ترین این مسائل و مشکلات عبارت بودند از:

- نگرش به انسان به صورت مکانیکی که با طبیعت انسان سازگار نبود^{۷۳}
- عدم توجه به احساس و عاطفه انسان‌ها در محیط کار و نادیده گرفتن عزت نفس او
- اعتقاد به نقش اول پول در انگیزش و نادیده گرفتن عوامل دیگر
- عدم توجه به روابط افراد در محیط کار
- محور دانستن سود شخصی در رفتار افراد در سازمان
- عدم وجود آزادی عمل کافی برای افراد در سازمان جهت شکوفا نمودن توانایی‌ها و استعدادهای خود

اعتقاد به ارتباط مستقیم سطح تخصصی نمودن کارها با کارآیی اداری (در حالی که لزوماً تقسیم کار بر اساس تخصص به معنی کارآیی نیست، بلکه تخصص تنها به این معنا است که اشخاص مختلف کارهای مختلف انجام می‌دهند.

- خشک، ایستا و نامتعطف بودن نظام بروکراسی و تعارض با قوانین طبیعی

- جابه‌جایی اهداف در سیستم اداری و غیره^{۷۴}

مسائل و مشکلات فوق زمینه‌ساز ظهور پارادایمی جدید گردید که در قالب مکتب نئوکلاسیک و یا مکتب روابط انسانی جلوه‌گر شد^{۷۵} و تئوری‌ها و نظریاتی در مسیر پاسخ‌گویی به آن‌ها مطرح گردید.

۲-۴- بررسی تأثیر پارادایم‌ها در مکتب نئوکلاسیک

مکتب روابط انسانی یک جنبش فکری مستمر و متنوعی است که با گذشت زمان تکامل یافته است. فرض اساسی این مکتب تأکید بر جنبه‌های اجتماعی و روان‌شناسی کارکنان به عنوان یک فرد و گروه کاری می‌باشد. از دید این مکتب سازمان عبارت است از: «مجموعه گروه‌های انسانی که اهداف مشترکی دارند»؛ بر انسان به عنوان مهم‌ترین

عامل مؤثر در اثربخشی سازمان تأکید دارد و نیازهای انسان را فراتر از نیازهای فیزیکی و اجتماعی می‌داند.^{۷۶}

در چهارچوب این مکتب، مکاتب مختلف روان‌شناسی از جمله ساخت‌گرایان^{۷۷}، وظیفه‌گرایان^{۷۸}، روان‌کاوان^{۷۹}، رفتارگرایان^{۸۰} و روان‌شناسی گشتالت^{۸۱} وارد علم مدیریت شدند.^{۸۲}

اگر بر مکتب کلاسیک در عمل نوعی بینش جزئی‌نگر نسبت به سازمان و عناصر آن حاکم بود، همین ایراد به نوعی دیگر بر مکتب نئوکلاسیک هم وارد بود و به مرور زمان خود را در قالب مسائل و مشکلاتی نو نشان داد؛ چراکه نظریات مدیریتی مبتنی بر مکتب روابط انسانی قادر به حل آن‌ها نبودند. برخی از این مشکلات به قرار زیر است: - اگر کلاسیک‌ها انسان را موجودی اقتصادی و ماشینی می‌دانستند، نئوکلاسیک‌ها هم صرفاً به جنبه‌های رفتاری و روانی افراد در سازمان تأکید کرده و از مشاهده دیگر ابعاد وجودی انسان غفلت نموده‌اند.^{۸۳}

- در برابر مسئله تفکیک مدیریت از اجرا، مکتب نئوکلاسیک بر مشارکت در تصمیم‌گیری تأکید داشت و آن را مؤثر در کارآیی قلمداد می‌نمود، حال آن‌که همیشه و در همه جا مشارکت در تصمیم‌گیری کارساز نیست؛ چراکه مشارکت در تصمیم‌گیری در بعد فردی به انگیزه، توان و استعداد و در بعد سازمانی به شرایط و فرهنگ مشارکتی نیازمند است.

۳-۴- بررسی تأثیر پارادایم‌ها در تبیین مکتب اقتضایی

جزئی‌نگری حاکم بر مکتب نئوکلاسیک باعث شد که بر اساس نگرش سیستمی و به منظور جواب‌گویی به مسائل و مشکلات نوظهور، زمینه پارادایمی جدید به عنوان مکتب اقتضایی موضوعیت یابد.

الگوی اقتضایی که برگرفته از روش و نگرش سیستمی است، ما را از اتکا به یک روش و شیوه خاص، به عنوان تنها روش مناسب و مطلوب بر حذر می‌دارد و شرایط و موقعیت را عامل تعیین‌کننده‌ای در انتخاب شیوه مطلوب مدیریت می‌داند. به عبارت دیگر، تئوری اقتضایی، تئوری «بستگی دارد» است به گونه‌ای که استفاده از آن به مدیر

امکان می‌دهد تا با بهره‌گیری از کلیه شیوه‌ها و الگوهای موجود و با توجه به شرایط و موقعیت‌های محیطی، بهترین و مناسب‌ترین روش را برگزیند.

این مکتب ضمن توجه به سازمان به عنوان مجموعه‌ای از عناصر به هم پیوسته که تغییر یک جزء موجب تغییر در سایر اجزا شده و مجموعاً و در ارتباط متقابل، منتهی به هدفی خاص می‌شوند، بر این تأکید دارد که باید ارتباط مشخصی را بین عوامل محیط و سازمان یافت. این نگرش علاوه بر قبول عوامل درون سازمانی مکاتب قبلی، عوامل دیگری چون تکنولوژی و سیستم اقتصادی را هم در نظر دارد و لذا کامل‌تر از مکاتب دیگر تلقی می‌شود.

پیام کلی تئوری اقتضایی^{۸۴} این است که محیط‌های گوناگون نیازمند روابط سازمانی متفاوتی هستند و تنها با توجه به این امر است که می‌توان به بیش‌ترین کارایی رسید. بر این مبنا، دیگر بهترین راه وجود ندارد. در واقع، الگوی اقتضایی پلی است بین نظریه‌ها و شرایط واقعی که از جدایی نظر و عمل می‌کاهد؛ یعنی شرایط موجود را با نظریه‌ها در کنار هم می‌نهد و نظریه‌ای را اصلی قلمداد می‌کند که با شرایط موجود همخوانی و تناسب داشته باشد و بدین ترتیب فاصله بین تئوری و عمل را به حداقل ممکن کاهش می‌دهد. مفروضات اساسی و زیربنایی تئوری اقتضایی عبارت‌اند از: متغیرهای محیطی، متغیرهای مدیریت و ارتباط مقتضی.

۵- پارادایم آتی

به رغم نقاط قوت اقتضایی و عملی‌تر بودن آن نسبت به مکاتب قبلی (از زاویه برقراری ارتباط مشخص بین متغیرهای قابل تشخیص محیطی و مفاهیم مدیریت)، این تئوری هم با مسائل، مشکلات و انتقادهایی مواجه شده است که در ذیل به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- یکی از مشکلات تعدد و تنوع متغیرهاست؛ یعنی از آن‌جا که طراحی سازمان و سبک‌های مدیریت بر اساس تئوری اقتضایی با تعداد زیادی از متغیرها سر و کار دارد به کارگیری آن در عمل، کار ساده و آسانی نیست؛ چرا که در محیط کار همه عوامل قابل شناسایی نیستند؛ اطلاعات درمورد افراد و روابط فی‌مابین آنان در یک نظام اجتماعی

کامل و تمام نیست؛ سازمان‌ها معمولاً متشکل از افرادی‌اند که گاهی اوقات اهداف همسو و سازگار دارند و گاهی در تعارض و تضاد اهداف دست و پا می‌زنند و بنابراین تدوین یک الگوی اقتضایی برای برخورد با این افراد، تعیین بهترین شیوه سازماندهی آن‌ها، و ایجاد کارآمدترین شبکه ارتباطی بین آنان، چندان آسان نیست.

- روابط اقتضایی باید مبتنی بر بررسی‌های تجربی و فعالیت‌های تحقیقی باشد اما تاکنون روابط اقتضایی شرطی (اگر - پس) اندکی در این نظریه کشف شده است، لذا تا روابط اقتضایی به صورت تجربی در نیاید به کارگیری این تئوری در بسیاری موارد به درک و توانایی و قابلیت‌های مدیر بستگی دارد و حال آن‌که همه مدیران فاقد آن‌اند.

- وقتی تئوری اقتضایی مبتنی بر «بستگی دارد» است، در واقع بدان معنا است که مدیر می‌تواند که هر تصمیمی را اخذ کند و در توجیه هم بگوید «بسته به شرایط» انتخاب شده و این منجر به تزلزل و هرج مرج می‌شود.^{۸۵}

- اصولاً وقتی بناست روش مطلوب متناسب با شرایط به دست آید، لازمه‌اش شناسایی محیط و عوامل مؤثر آن‌ها و ارزیابی و تجزیه و تحلیل تک‌تک آن‌هاست و این چندان عملی نیست.^{۸۶}

حل مسائل و مشکلات فوق، طرح پارادایم جدیدی می‌طلبد و بر اساس اصل تحول‌گریزناپذیر نظریات، در آینده می‌توان شاهد این پارادایم هم بود؛ چنان‌که نگاهی به تئوری‌های جدید مدیریت می‌تواند دریچه‌هایی از ورود به باغ پارادایم جدید و آتی را بر روی دانشمندان مدیریت بگشاید. هم‌چنین تأکیدی که امروزه بر مدیریت کلان می‌شود، خود دال بر ضرورت‌های ایجاد فضایی نو در مدیریت می‌باشد؛ چرا که مدیریت کلان^{۸۷}، نمی‌تواند صرفاً از ترکیب مجدد واژگان فنی، طبقه‌بندی مجدد مکاتب فکری، توسعه طبقه‌بندی یا تخصص‌های بین رشته‌ای ناشی شود، بلکه وقتی در مورد مفهوم مدیریت کلان فکر می‌شود بدان معنا است که اولاً، دیگر جایی برای جنگل تئوری‌های مدیریت^{۸۸} نمی‌ماند و ثانیاً، زمان طرح پارادایم جدید فرا رسیده^{۸۹} است.^{۹۰}

پی‌نوشت‌ها:

1. Paradigm.
2. Pattern or Type of Something.
3. Model.
4. Teach Set of all of the Different Forms of a Word.
۵. محمدرضا جعفری، فرهنگ نشر نو (فرهنگ فشرده انگلیسی - فارسی).
۶. توماس.س. کوهن، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه احمد آرام (تهران، سروش، ۱۳۶۹) ص ۲۵.
۷. منظور از نظریات مخالف در این جا، نظریاتی است که کل را به هم نمی‌زند.
8. Dalton.E.Mcfarland, "The Managerial Imperative: The Age of Macro Management" (Ballinger Publishing Company, Cambridgo, Massachusetts, A Subsidiary of Harper of Rew Publishers, Inc, 1986).
- 9.T.S.Kuhn, The Structures of Scientific Revolution (Chicago, University of Chicago press, 1970).
10. Standard Example.
11. Good Science.
۱۲. ایان باربور، «پارادایم‌ها در علم و دین». ترجمه ابراهیم سلطانی، کیان، شماره ۳۴، ص ۱۹.
۱۳. توماس.س. کوهن، همان، ص ۵۲.
۱۴. آلن. ف. چالمرز، چستی علم (درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی)، ترجمه سعید زیباکلام (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴) ص ۱۱۵.
۱۵. توماس.س. کوهن، همان، ص ۱۱۳.
۱۶. همان، ص ۱۰۶.
۱۷. همان، ص ۴۹.
۱۸. همان، ص ۸۷.
19. Positivism.
20. Incrimentalism.
۲۱. توماس.س. کوهن، همان، ص ۹۹.
۲۲. همان، ص ۱۰۶.
23. Normal Science.
24. Normative Science.
25. Common Science.
۲۶. توماس.س. کوهن، همان، ص ۷۴.
۲۷. همان، ص ۶۹.

۲۸. همان، ص ۷۵.

۲۹. همان، ص ۸۵.

30. Scientific Revolution.

31. Change of Paradigm.

۳۲. توماس.س. کوهن، همان، ص ۹۳.

۳۳. همان، ص ۸۵.

۳۴. همان، ص ۹۲.

۳۵. ایان یاریور، همان، ص ۲۲.

۳۶. آلن.ف. چالمرز، همان، ص ۱۱۴.

۳۷. ایان یاریور، همان، ص ۲۳.

۳۸. جول بارکر، متن فیلم آموزشی پارادایم، مرکز اطلاع‌رسانی و انفورماتیک، گزارش ماوا، ۱۰۱۲، تیرماه ۱۳۷۷.

بر اساس کتاب "Discovering the Future, the Business of Paradigm"

۳۹. ایان یاریور، همان، ص ۲۴.

۴۰. آلن.ف. چالمرز، همان، ص ۱۱۵.

۴۱. همان، ص ۱۱۵.

۴۲. ایان یاریور، همان، ص ۲۵.

۴۳. همان، ص ۲۳.

۴۴. جول بارکر. همان.

۴۵. همان.

۴۶. همان.

۴۷. توماس.س. کوهن، همان، ص ۴۹.

۴۸. همان، ص ۴۸.

۴۹. جول بارکر، همان.

۵۰. همان.

۵۱. همان.

۵۲. همان.

۵۳. علی اکبر ترابی، فلسفه علوم (تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۷۴) ص ۲۵۳.

۵۴. همان، ص ۲۸۰.

۵۵. مهدی جلالی، مقدمه روان‌شناسی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷) ج ۱، ص ۹۰-۹۲.

۵۶. همان، ص ۲۰۰.

۵۷. همان، ص ۳۱.

۵۸. همان، ص ۳۱.

۵۹. فرهنگستان علوم اسلامی، فلسفه اصول روشن تنظیم (قم، فرهنگستان علوم اسلامی، ۱۳۶۷) ص ۷۷۷.
۶۰. همان، ص ۷۱۳-۷۱۷.
۶۱. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی (تهران، انتشارات سمت، ۱۳۶۷) ص ۲۸۴-۲۸۳.
۶۲. علی اکبر ترابی، همان، ص ۲۶۲.
۶۳. علی اکبر سیاسی، نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶) ص ۲۳-۱۶.
۶۴. درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی، ص ۲۸۴-۲۸۳.
۶۵. علی اکبر سیاسی، همان، ص ۱۴۹-۱۵۷.
۶۶. فلسفه اصول روشن تنظیم، ص ۷۲۵.
۶۷. همان، ص ۷۴۱.
۶۸. همان، ص ۷۸۵.
۶۹. این نظریه توسط دکتر سیدمهدی الوانی در کلاس "نقد و بررسی نظریه‌های سازمان و مدیریت" دوره دکتری دانشگاه علامه طباطبائی، ترم اول ۷۷-۷۸ ارائه گردیده است.
70. Scientific Management Theory.
71. Administrative Theory.
72. Bureaucracy Theory.
73. Patric Montana, "Management" (Newyork: Burrion's Educational Sciences Inc,1991) p. 10-11.
74. Herbert G. Hieks & C. Ray Gullett, Organization: Theory and Behavior (Newyork, 1988) p. 130-134.
75. Human Relation Theory.
۷۶. سورهد و گرینین، رفتار سازمانی، ترجمه سیدمهدی الوانی و معمارزاده (تهران، مروارید، ۱۳۷۴) ص ۱۱.
77. Structuralists.
78. Functionalists.
79. Psychoanalysts.
80. Behaviorists.
81. Gestalt Psychology.
۸۲. سیدامین علوی، روان‌شناسی مدیریت و سازمان (تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۱) ص ۵-۹.
۸۳. استیفن رابینز، رفتار سازمانی، ترجمه علی پارسائیان و محمد اعرابی (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۷۶) ص ۳۲۳-۳۲۴.
84. Contingency Theory.
۸۵. سیدمهدی الوانی، تصمیم‌گیری و تعیین خط مشی دولتی (چاپ دوم: تهران، سمت، ۱۳۷۱) ص ۱۶۵.
۸۶. همان.

87. Macro Management.

88. The Jungle of Management Theories.

اصطلاح جنگل معمولاً به عنوان سمبل تفرقه، پراکندگی، آشفتگی و بی‌نظمی به کار می‌رود، چراکه در جنگل هر درختی در هر جا وجود دارد و یا هر حیوانی به هر کجا که بخواهد می‌رود. به عبارت دیگر، می‌توان جنگل را مبین این دانست که هر چیزی لزوماً در جای خودش نباشد. تمثیل جنگل تئوری‌های مدیریت هم در واقع مبین وجود یک چنین پراکندگی و بی‌نظمی در آن‌هاست، به گونه‌ای که همه تئوری‌ها از ریز و درشت و در رابطه با موضوعات مختلف، بدون هیچ نظم و یا دسته‌بندی خاصی در کنار هم مطرح شده‌اند. این مفهوم برای اولین بار توسط کونتر مطرح شد.

89. New Paradigm.

90. Dalton, E. Mcfarland, op. cit.





پښوېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی